



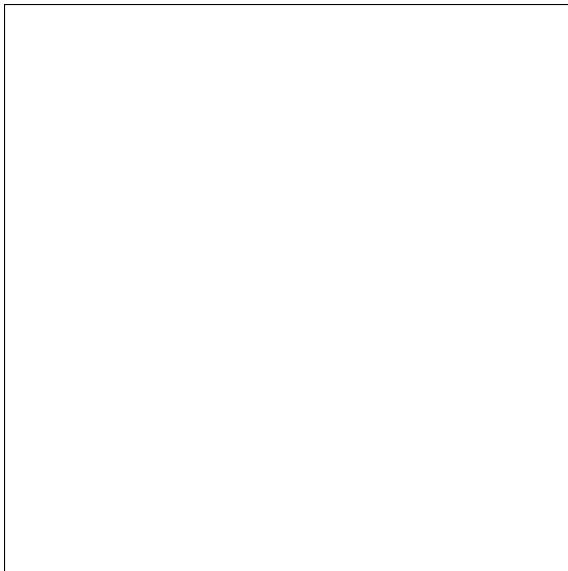
(utan bilder)

III nivå 4

persiska

■ Marzieh Mohammadian Haghighi
■ Wiehan de Jager

■ Zuliu folktale



läs mer om ämnet

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Illustrerad av: Wiehan de Jager

Skrivet av: Zuliu folktale

läs mer om ämnet

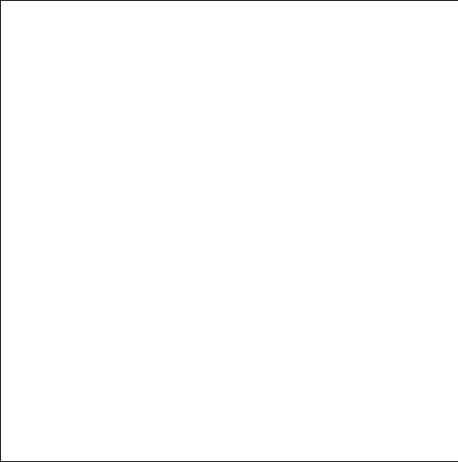
berattelser.se

Sagor för barn på svenska



Denna verk är licensierat under en Creative Commons
Erlämnande 3.0 Internasjonal lisens.
[https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed\(sv](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed(sv)

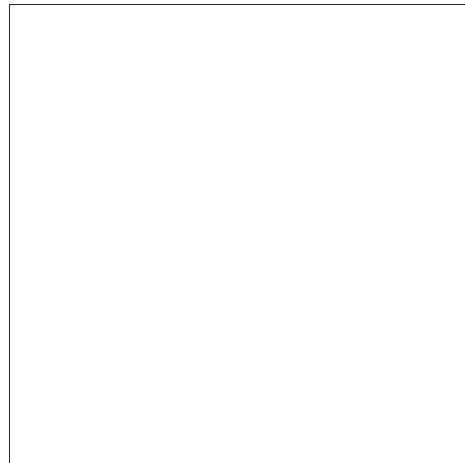
Denna verk är licensierat under en Creative Commons
Erlämnande 3.0 Internasjonal lisens.
[https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed\(sv](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed(sv)

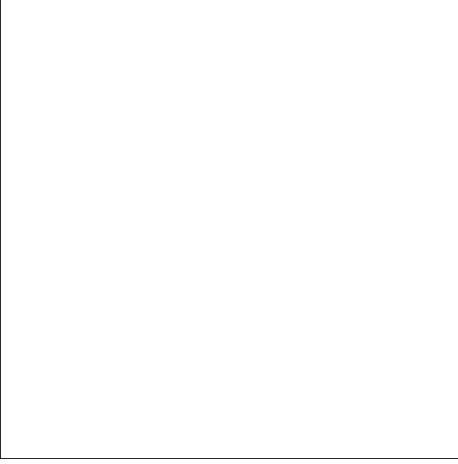


این داستان نگه پرندہ‌ی عسل نما و مرد حریصی به نام گینگیله می‌باشد. یک روز زمانی که گینگیله برای شکار بیرون رفته بود صدای نگه را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگیله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالآخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ‌ها شنیده می‌شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می‌پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک" می‌کرد، و هر از گاهی متوقف می‌شد تا اینکه مطمئن شود که گینگیله دارد او را دنبال می‌کند.

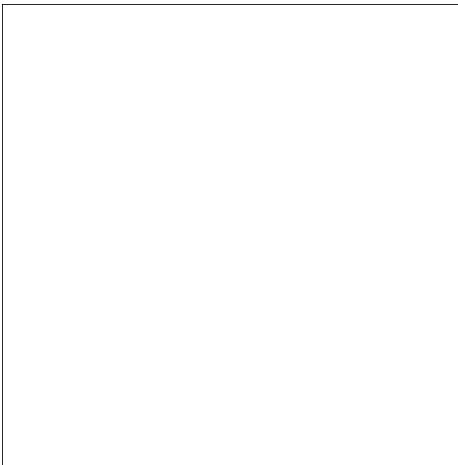
አጥቃት የዚህ ስምምነት አለውን ቅርቡ የሚያስፈልግ ይችላል.

„የእና ጥሩ ተከተሉ ይችላል” የሚሸፍ የዚህ ስምምነት የሚያስፈልግ ይችላል
በዚህ የዚህ ስምምነት የሚሸፍ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ
የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ
የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ
የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ የሚያስፈልግ





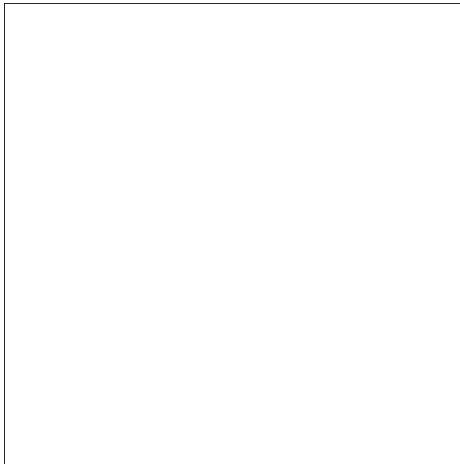
بنابراین گینگیله نیزه‌ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه‌ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می‌کند مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندانش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوت و دود می‌کرد شروع به بالا رفتن از تنه‌ی درخت کرد.



ମୁହଁର କାନ୍ଦି ଏହି ପାଇଁ କାହାର
କାହାର କାନ୍ଦି ଏହି ପାଇଁ କାହାର
ମୁହଁର କାନ୍ଦି ଏହି ପାଇଁ କାହାର
କାହାର କାନ୍ଦି ଏହି ପାଇଁ କାହାର

وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد. او یک مشت پراز شانه‌ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می‌چکید و پراز زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت شانه‌ی عسل را در داخل کیسه‌ای که بر روی شانه اش حمل می‌کرد قرار داد. و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.

قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد، و با یک ضربه ای سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود لنگان لنگان دور شد. از خوش شانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده‌ی عسل نما انتقامش را گرفت. و گینگیله درس عبرت گرفت.



ولی گینگیله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-توررا! ویک-توررا!" گینگیله ایستاد، و به پرنده‌ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خنید. "تو مقداری عسل می‌خواهی دوست من؟ آره! ولی من همه‌ی کارها را خودم کردم، و کلی نیش خوردم وزنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو قسمت کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او توانان کار خود را می‌دهد!

چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد، ویک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، "آهان." "کندو باید در این درخت باشد." او سریعاً آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه‌ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.